

# شاه آرمانی در ایران باستان و بایستگی‌های او

## دکتر حسین زمانی

عضو هیأت علمی گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات

### چکیده

در آموزه‌های اخلاقی و دینی ایران باستان مشروعیت سیاسی شاه زمانی محرز است که بایستگی‌های مورد نظر این آموزه‌ها را واجد باشد. احراز این بایستگی‌ها البته پاره‌ای ذاتی و پاره‌ای اکتسابی است. رواج آموزه‌های اخلاقی و دینی در جامعه ایران باستان و بازتاب آن در ذهنیت فرهنگی جامعه از حاکم سیاسی انتظاراتی را طلب می‌کند که فراتر از حاکم معمولی است به طوری که این انتظارات می‌تواند در «شاه آرمانی» تجلی پیدا کند. بایستگی‌های شاه آرمانی را متون دینی و اسطوره‌های قومی بازتاب داده‌اند. بنیان مقاله پیش‌رو بر شناسایی، اهمیت و توصیف و تحلیل آن بایستگی‌ها گذاشته شده است.

واژگان کلیدی: شاه آرمانی، بایستگی‌ها، فرّ، نژادگی، هنر (تعلیم و تربیت)، خرد.

از بررسی متون زرتشتی به دست می‌آید که انسان در دین مزدیسنا جایگاهی والا دارد. انسان به عنوان برترین آفریده خداوند منظور شده است و جامع همه ویژگی‌هایی است که هر یک از آفریدگان دیگر گیتی جداگانه در خود دارند. از این رو آدمی کاملترین آفریده خدا دانسته شده و پرتو زمینی و مادی او تلقی می‌گردد. اما جایگاه شاه در چنین نگرشی از این هم فراتر می‌رود و

نسبت به مردم، همانند نسبت مردم به همه آفریده‌های عالم است. یعنی همانگونه که انسان مجموعه‌ای از همه ویژگی‌های آفریدگان دیگر است، شاه نیز گردآورنده همه ویژگی‌های یک‌یک آدمیان در خویشتن است. این تعبیر به مأخذ دینکرد صورت گرفته است:

آفریدگار آدمی را چنان آفریده است که همه ویژگی‌ها و راستاها (= جنبه‌های) همه آفریدگان دیگر در او یکجا گردآمده است؛ و آدمی، شکل (Xdesak) گیتی (= gitikieh یا مادی) اورمزد است. نیروی ویژگی‌های همه آدمیان در یک شاه نیک یگانه، در شاه کشورها گردآمده است.<sup>۱</sup>

شاخص‌ترین این ویژگی‌ها از زبان فردوسی چنین آمده است:

سزد گر گمانی بری بر سه چیز	کزین سه گذشت چهارست نیز
هنر با نژاد است و با گوهر است	سه چیز است و هر سه به بند اندر است
هنر کی بُود تا نباشد گُهر؟	نژاده کسی دیده‌ای بی‌هنر؟
گُهر آن که از فر یزدان بود	نیازد به بد دست و بد نشنود
نژاد آن که باشد ز تخم پدر	سزد کاید از تخم پاکیزه بر
هنر آنکه آموزی از هر کسی	بکوشی و پیچی زرنجش بسی
از این هر سه گوهر بود مایه‌دار	که زیبا بود خلقت کردگار
چو هر سه بیابی خرد بایدت	شناسنده نیک و بد بایدت
چون این چار با یک تن آید به هم	بیاساید از درد و از رنج و غم
مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست	و زو تیزتر پتیاره نیست <sup>۲</sup>

بدین ترتیب شاه باید دارای فرّ و هنر و نژاد و خرد باشد که بنا بر آنچه از کلام فردوسی استنباط می‌شود در این بین فرّ مهم‌ترین است «گُهر آن که از فر یزدان بُود» و یا «از این هر سه گوهر بود مایه‌دار».

فرّ: «نیروی است ایزدی، اهورایی که به کالبد‌های گوناگون در می‌آید و با هر کس همراه شد،

او را پیروزمند و توانا و شکوهمند و شکست‌ناپذیر می‌سازد.»<sup>۳</sup>

مهم‌ترین و اصلی‌ترین مأخذ مفهوم فرّ، اوستاست که در یشت‌ها و به ویژه زامیاد یشت به

تفصیل از فرّ سخن به میان آمده است:

«فرّ کیانی» مزدا آفریده بسیار ستوده زبردست پرهیزگار کارگر چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است می‌ستاییم.<sup>۴</sup>

فرّی که از آن اهورامزداست و اهورامزدا از پرتو آن، آفریدگان [مقصود سوشیانها است] را پدید آورد: بسیار خوب و زیبا و دلکش و درخشان و کارآمد ...<sup>۵</sup>

فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را برای شکوه و فرّش با ستایش بلند می‌ستاییم.<sup>۶</sup>  
فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را با آب «زور» و «هوم» آمیخته به شیر و «برسم» و زبان خرد و سخن مینوی و گفتار و کردار نیک می‌ستاییم.<sup>۷</sup>

فرّی که از آن امشاسپندان است: آن شهریاران تیزبین بزرگوار بسیار توانای دلیر اهورایی نیستی ناپذیر پاک ...<sup>۸</sup>

فرّی که از آن ایزدان مینوی و جهانی و سوشیانهای زابیده و نزابیده - نوآوران و دگرگون سازندگان جهان است.<sup>۹</sup>

فرّی که دیرزمانی از آن «هوشنگ» پیشدادی بود، چنان که بر هفت کشور [روی زمین] پادشاهی کرد و به مردمان و دیوان و جادوان و پریان و «کرین»ها و «کوی»های ستمکار [دست یافت] و دو سوم از دیوان مازندران و دروغ‌پرستان «ورن» را بر انداخت ...<sup>۱۰</sup>

فرّی که از آن «تهمورث» زیناوند بود، چنان که بر هفت کشور [روی زمین] پادشاهی کرد ...<sup>۱۱</sup>  
فرّی که دیرزمانی از آن جمشید دارنده گله و رمه خوب بود، چنان که بر هفت کشور روی زمین پادشاهی کرد ...<sup>۱۲</sup>

... فرّی که از آن خاندان‌های ایرانی و «زرتشت» پاک است. فرّی که افراسیاب تورانی نابکار به آرزوی ربودن آن از دریای «فراخ کرت» جامه از تن برگرفت و شناکان از پی آن شناخت. فرّ تاختن گرفت و از دسترس افراسیاب به در رفت ...<sup>۱۳</sup>

... فرّی که از آن کسی است که شهریاری وی از آنجایی که رود «هیرمند» دریاچه «کیانسی» را پدید آورده برخاسته است ...<sup>۱۴</sup>  
... فرّی کیانی برای یاری مردان پاک و دین مزدابرسی، پناه خاندان‌های ایرانی و جانوران پنجگانه است.<sup>۱۵</sup>

فرّی که به «کی قباد» و «کی پیوه» و «کی کاووس» و «کی آرش» و «کی بیارش» و «کی سیاوش» پیوست.<sup>۱۶</sup>

فرّی که به کیخسرو پیوست: برای نیروی خوب ساخته‌اش برای پیروزی اهورا آفریده‌اش، برای برتری پیروزمندانه‌اش، برای فرمان خوب روان شده‌اش، برای فرمان دگرگون ناشدنی‌اش، برای فرمان چیرگی ناپذیرش، برای شکست بی‌درنگ دشمنانش ...<sup>۱۷</sup>  
فرّی که از آن زرتشت پاک بود که به شیوه دین اندیشید، که به شیوه دین سخن گفت، که به شیوه دین رفتار کرد، که در سراسر جهان خاکی در راستی، راست‌ترین، در شهریاری بهترین شهریار، در شکوه شکوه‌مندترین، در فرّه‌مندترین و در پیروزی پیروزمندترین بود.<sup>۱۸</sup>

فری که از کی گشتاسب بود که به شیوه دین اندیشید، به شیون دین سخن گفت و به شیوه دین رفتار کرد، بدین سان که او این دین را بستود، دیوان را از نزد پاکان براند.<sup>۱۹</sup>  
فری که به سوشیانت پیروزمند و دیگر یارانش پیوسته است، بدان هنگام که آنان گیتی را دگرگون کنند و از نو بسازند.<sup>۲۰</sup>

به طوری که ملاحظه می‌شود فر در واقع از آن بهترین‌ها و برگزیدگان است از زرتشت پیامبر گرفته تا پادشاهان پیشدادی و کیانی مورد تأیید و سوشیانت‌های رهاننده. لذا فر نصیب نابکاران نمی‌شود چون خواست اهورا مزداست. تلاش سه گانه افراسیاب «نابکار» برای به چنگ آوردن فر و عدم موفقیت وی در این امر در یشتها، کرده هشتم، بند ۵۷ تا ۶۴ و کرده دوازدهم بند ۸۲ آمده است. همچنین است ناکامی ضحاک (= آژی‌دهاک) «بدرشت» در فراچنگ آوردن فر.<sup>۲۱</sup>

در اوستا از دو فر سخن رفته است، یکی فر کیانی و دیگری فر ایرانی که نخستین فر موجب پادشاهی و کامیابی سران و بزرگان کشور است؛ از فر هوشنگ و تهمورث و جمشید و دیگر پادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسب. شادروان معین در این باره می‌نویسد:

پس از سپری شدن روزگار پادشاهی کی گشتاسب، دیگر فر به کسی تعلق نگرفت، اما اهورامزدا آن را تا دامنه رستاخیز برای ایرانیان نگاه دارد و سوشیانت *Soshyant* (موعود زرتشتی) از فر ایزدی برخوردار شود، و از کنار دریاچه هامون برخیزد، و گیتی را پر از راستی و عدل و داد کند، به همین جهت «شاه بهرام» موعود را «ورجاوند» لقب داده‌اند.<sup>۲۲</sup>

فر دیگر یعنی فر ایرانی که مخصوص ایرانیان است و آنان را از چهارپایان و گله، از شکوه و خرد و دانش برخوردار می‌کند و مایه دولت و چیرگی بر بیگانگان است.<sup>۲۳</sup>

یکی دیگر از مآخذ بررسی اسطوره و تاریخ ایران باستان به ویژه آیین ملک‌داری و شهریار آرمانی و بایستگی‌های او چنانکه در آغاز سخن به آن اشارت رفت، شاهنامه فردوسی است. در این اثر گران‌سنگ درباره فر که اساسی‌ترین بایستگی شاه آرمانی است و همه وجوه استعمال مفهوم آن به تفصیل مطلب هست.

فردوسی نیز فر را ناشی از ایزد و موهبت او می‌داند. در شاهنامه فر به عنوان شکوه، رونق، اعتبار، شأن و شوکت، نیروی یزدانی که به موهبت به شاهان به ویژه شاهان کیانی داده شده مطرح است.

جایی از مطلق فرسخن می‌رود: بزرگی بدو یافته زیب و فر<sup>۲۴</sup> و گاهی از فرکیبی یا فرکیان: به فرکیبی رنج کوتاه کرد<sup>۲۵</sup>. گاه فر شاهنشاهی به کار رفته است: کمر بست با فر شاهنشاهی.<sup>۲۶</sup> زمانی به عنوان فر پیروزی و شکوه پیروزی آمده است: زگیتی پرستنده فر نصر.<sup>۲۷</sup> در جایی به صورت فره آمده و مترادف با بخت دانسته شده است: از آن بر شده فره و بخت او.<sup>۲۸</sup> فره موبدی هم به کار رفته است: بمانند با فره موبدان.<sup>۲۹</sup>

از دارنده فر به صورت فره‌مند یاد شده است: شاهنشاه را فره‌مند آمدش؛<sup>۳۰</sup> و زمانی که صحبت از شأن و شوکت و عظمت است، فرهی استعمال می‌شود: نشست جهماندار با فرهی.<sup>۳۱</sup>

بدین سان ملاحظه می‌شود که یکی از بنیادی‌ترین بایستگی‌های شاه آرمانی فر است که گاه حتی پیش از آن که شاه زاده شده باشد ممکن است به خواست یزدان از آن برخوردار باشد؛ چنان که این امر درباره شاپور دوم مصداق پیدا می‌کند و به قول حکیم توس او با فر از مادر زاده شده و پادشاهی یافت:

به چندین زمان تخت بیکار بود      سر مهتران پر ز تیمار بود

...

یکی بر نیامد کزان خو بچه‌ر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر
سراینده دهقان موبد نژاد	از این داستانم چنین داد یاد
که موبد و رانام شاپور کرد	بدان شادمانی یکی سور کرد
تو گفستی همه فره ایزدی است	برو سایه رایت بخردی است <sup>۳۲</sup>

به گفته فردوسی با حضور پادشاه فره‌مند همه امور کشور دستخوش دگرگونی بنیادین یا به عبارتی «دگرگونه‌تر» شده و بدی جای خود را به خوبی می‌دهد. این دگرگونی بر اثر وجود شاه آرمانی تنها به کشور داری و فرمانروایی مربوط نمی‌شود، بلکه حتی در قلمرو امور طبیعی نیز دگرگونی‌های بنیادین صورت می‌گیرد و به قولی از این حیث:

شاه آرمانی در اندیشه ایرانشهری، مانند رئیس اول در فلسفه سیاسی ابونصر فارابی « همچون پروردگاری بر روی زمین» عمل می‌کند که از برکت وجود او همه جا آبادان و زمین و زمان به کام مردمان باشد.<sup>۳۳</sup>

به گفته فتح‌الله مجتبابی فره یا خوره:

صورت مثالی و مینوی کلمات و فضیلت‌های خاص دین یاران و رزمیاران و دهقانان است، به این معنی اصلی است مجرد و معقول، لکن یادآور می‌شویم که خوره نیز چون سایر مفاهیم مجرد اوستایی ... تشخیص (*Personification*) می‌پذیرد، و به چندین صورت ظاهر می‌شود: گاهی چون چیزی نامشخص به اشخاص و اشیا می‌پیوندد ... و گاه در قالب موجوداتی چون مرغ وارغن (زامیاد یشت، ۳۴ تا ۳۷)، بره (کارنامه اردشیر بابکان) و غرم (= میش کوهی، داستان اردشیر بابکان در شاهنامه فردوسی) تجسم می‌پذیرد، اما در همه حال تنها به آفریدگان راستگرای (*Aša Van*) اهورا مزدا تعلق می‌یابد و کارش رساندن این گونه آفریدگان است به کمالی که خاص آنها است.<sup>۳۴</sup>

هر چند واژه فر در متون مذهبی و اساطیری به کرات به کار گرفته شده است ولی در دوره تاریخی هخامنشیان در هیچ یک از سنگ‌نوشته‌های مربوطه به پادشاهان این سلسله چنین واژه‌ای به کار نرفته است، اما چنان که پیشتر گذشت اگر فرموبهت الهی است و دارنده آن مؤید به تأیید اهورا مزدا بوده است، می‌توان چنین تأییدی را در سراسر سنگ‌نوشته‌ها از زبان شاهان هخامنشی دریافت کرد.

داریوش اول در کتیبه بیستون در بند پنجم می‌گوید: «به خواست اهورامزدا من شاه هستم، اهورا مزدا شاهی را به من عطا فرمود» و در بند نهم می‌گوید: «اهورا مزدا این شاهی را به من بخشید. اهورا مزدا مرا یاری کرد تا این شاهی را به دست آورم. به خواست اهورا مزدا من این شاهی را دارم».<sup>۳۵</sup>

در کتیبه داریوش در تخت جمشید نیز تصریح شده است:

اهورا مزدا بزرگ، بزرگترین خدایان، او داریوش را شاه آفرید. او به وی شاهی را ارزانی فرمود. به خواست اهورا مزدا داریوش شاه است.<sup>۳۶</sup>

در کتیبه نقش رستم، داریوش برگزیده بودن خود را از طرف اهورا مزدا مطرح می‌کند.<sup>۳۷</sup> داریوش در این جا برگزیده شده است تا زمین را از آشفتگی برهاند.<sup>۳۸</sup> در بند یکم کتیبه دیگر نقش رستم از زبان داریوش آمده است:

خدای بزرگ (است) اهورامزدا، که این شکوهی را که دیده می‌شود آفریده، که خرد و فعالیت را بر داریوش شاه فرورستاد.<sup>۳۹</sup>

تأییدات الهی شاهان هخامنشی و برگزیده بودن آنها تقریباً در تمامی کتیبه‌های شاهان این سلسله مشهود است.

**نژاد:** از دیگر بایستگی‌های شاه آرمانی در اندیشه سیاسی ایرانی، نژاد پس از فرّ حائز اهمیت است. نژاد همچون فرّ هویتی است ذاتی نه اکتسابی. در این اندیشه تنها کسی که از نژاد و تخمه شاهان باشد شایستگی احراز مقام سلطنت را دارد. در بخش بیستم بندهش تبار شاهی به تفضیل برشمرده شده است:

لهراسب پسر زاب، پسر منوش، پسر کی‌پسین، پسر کی‌اپوه، پسر کی‌قباد است، و از کی‌لهراسب، گشتاسب وزیر و دیگر برادران زاده شدند. از گشتاسب اسفندیار و پشیوتن زاده شدند و از اسفندیار بهمن و آذرتیش و مهرتیش و دیگران زاده شدند.<sup>۴۰</sup>

در روایاتی که از این مفهوم به دوره اسلامی رسیده است، اهمیت تفاخر نژاد، اصالت دودمان و ترسیم شجره انساب چنان است که در تاریخ اساطیری ایران به شهادت مسعودی، منوچهر، همچون درختی بود که فروغ نسب همه ایرانیان به او می‌پیوست ...<sup>۴۱</sup>

اول آنها منوشهر بود که صد سال و بیست سال پادشاهی کرد و ایرانیان او را سخت معتبر دانند و چیزها از او گویند و معجزه‌ها یاد کنند، مابین او و فریدون سیزده نسل بود. وی از فرزندان ایرج پسر فریدون بود و هفت پسر داشت که نسب غالب مردم ایران و طبقات ملوکشان به آنها می‌رسد و چون درختی است که فروغ نسب ایرانیان بدو می‌پیوندد ...<sup>۴۱</sup>

اهمیت نژادگی موجب پیدایش وظیفه مهم تبارشناسی در دربار شاهان ایران باستان گردیده است. در پاره کوتاهی از بندهش به چنین مرتبه‌ای اشاره شده است:

به ماریندک، شاهی پشخوارگر و نیاشماری و مقیم دربار بودن داده شد.<sup>۴۲</sup>

شادروان مهرداد بهار در توضیح این مطلب نوشته است:

برشمردن نیاکان از کیومرث تا فرد مورد نظر از سنت‌های جوامع زرتشتی است، به ویژه به هنگام مرگ نزدیکان، این برشماری نیاکان در مراسم یادبود او ضروری بوده است.<sup>۴۳</sup>

برشمردن تبار و تفاخر و تأکید بدان جدای از پادشاهان پیشدادی و کیانی و متون اساطیری در دوران تاریخی در سنگ‌نوشته‌های پادشاهان باستانی به ویژه هخامنشیان مدام تکرار شده است؛ چنان که کورش پس از فتح بابل بر دیرینه بودن تخمه شاهی خود تأکید می‌ورزد.<sup>۴۴</sup>

داریوش در سنگ‌نوشته‌های خود ضمن برشمردن تبار خود بر اصالت خود و خاندان خود تأکید می‌کند:

پرتال جامع علوم انسانی

داریوش شاه می‌گوید: پدر من ویشتاسب، پدر ویشتاسب ارشام، پدر ارشام آریارمنه، پدر آریارمنه چیش‌پیش، پدر چیش‌پیش هخامنش بود ... داریوش شاه گوید: بدان جهت، هخامنش خوانده می‌شویم که از دیرگاهان اصیل هستیم. از دیرگاه تخمه ما شاهان بودند.<sup>۴۵</sup>

حفظ دوده و تبار به عنوان اصلی‌تری عامل ثبات وقوام طبقات اجتماعی در همه سطوح و مراتب اجتماعی پاس داشته می‌شد. در نامه تنسر این تعصب نژادگی در جامعه ساسانی از قول سرسلسله آن بیان شده است:

اردشیر گوید: « و من بازداشتم از آن که هیچ مردم زاده (= اصیل، بزرگزاده) زن عامه خواهد، تا نسب محصور ماند و هر که خواهد، میراث بر آن حرام کردم.<sup>۴۶</sup>»

علیرغم واقعیتی که در این بخش از نامه تنسر نهان است اما چنان که از متون دوره اسلامی درباره تاریخ ایران قبل از اسلامی برمی‌آید ایرانیان از راه اصالت شاهانه خود و خونشان برخوردار می‌بایند، همین امر در دوره فعالیت شعوبیان شگفتی و اعتراض مخالفان این فرقه را به همراه داشته به طوری که ابن‌قتیبه می‌گوید:

... شگفتا هر که را از عجم می‌بینی افتخار به تاج و تخت کسری و جاه و جلال پرویز می‌کند و خود را منتسب به آنان می‌شمارد، آیا عجمان همگی از اولاد پرویزند، این‌ها همه شاهزاده‌اند، چه شده که همگی شاهزاده و از نسل مزازه و اساوره شدند؟ اگر این‌ها همه شاهزاده بزرگوارند پس اواسط و اراذل عجم کجا رفته‌اند.<sup>۴۷</sup>

با وجود این بر بنیاد اصل خویشکاری که از آموزه‌های دینی و اجتماعی ایران باستان بوده است همه طبقات اجتماعی پذیرفته بودند که تنها کسی می‌تواند به شهریاری برسد که از تخمه شاهان باشد، به طوری که حتی پهلوانان و بزرگان که از موقعیت و محبوبیت برخوردارند، به جای داعیه سلطنت، پاسدار حریم آن‌اند، زیرا به تفکیک پایگاه پهلوانی و شهریاری آگاه و باورمنداند: و مردمان کاوه آهنگر گفتند به پادشاهی بنشین گفت من سزای پادشاهی نیستم اما یکی از فرزندان جمشید طلب باید کردن و به پادشاهی نشانند ...<sup>۴۸</sup>

بدین ترتیب نژادگی یکی از با اهمیت‌ترین بایستگی‌های شاه آرمانی ایرانی بوده که چنین بایستگی‌هایی به تفکر سیاسی دوره اسلامی نیز سرایت می‌کند چنان که فرهمندی را به اشکال دیگر شاهد هستیم. البته نژادگی را خصیصه‌هایی است: داشتن تخمه شاهی، ایرانی بودن و تن و جسم سالم داشتن. در مجمل‌التواریخ و القصص آمده است:

و رسم عجم چنان بودی که ناقص اندام را ولیعهد نکردندی.<sup>۴۹</sup>



در اوستا همواره تأکید شده است که تندرستی و زیبایی، فضیلت اهورایی محسوب می‌شود و آنان که از نظر جسمانی زشت و مریض هستند به اهریمن منسوب می‌شوند.

### هنر (تعلیم و تربیت): از بایستگی‌های دیگر شاه موفق تعلیم و تربیت است که در کنار

بایستگی‌های دیگر کار شهریاری را بر او راست می‌ساخت. به نظر می‌رسد آموزش شاهی که رفتار او با آرمان‌های قوم می‌بایست منطبق باشد مسیر پُر پیچ و خمی داشته است، هر چند شواهد تاریخی در داخل خود ایران چندان روشنگر نحوه آموزش ایرانیان نیست اما ارتباط با یونانیان و ماندگاری پاره‌ای از آثار مکتوب آنان تا حدودی حداقل به آموزش بزرگان و شاهزادگان وضوح می‌بخشد. افلاطون در رساله‌ی الکییادس درباره‌ی تربیت شاهزادگان ایرانی از قول سقراط چنین می‌نویسد:

پس از آن که فرزندی در خاندان شاهی زاده شد او را به دست دایگان ناشایست نمی‌سپارند، بلکه بهترین خواجگان و پرورشگران را به تربیت او می‌گمارند، تا در پرورش اندام‌های او مواظبت شایسته به جای آورده و پیکر او به بهترین شکل پرورده شود. این پرورش‌گران به سبب مهارتی که در کار خود یافته‌اند، دارای مقامی بزرگند. فرزند خاندان شاهی چون به هفت سالگی رسید او را بر اسب می‌نشانند و به نزد استادان سوارکاری می‌برند و شکارگری می‌آموزند. در چهارده سالگی او را به کسانی که «آموزگار شاهی» خوانده می‌شود، می‌سپارند. اینان چهار مرد برگزیده‌اند که در میان مردم پارس به برتری بر دیگران معروف‌اند. یکی فرزانه‌ترین، دیگری دادوندترین، سومی پرهیزگارترین و چهارمی دلیرترین آن مردم است. نخستین آموزگار، آیین زرتشت اهورامزدایی را که پرستش ایزدان است به وی می‌آموزد، و کارهای بایسته‌ی شاهی را بدو تعلیم می‌دهد. آموزگار دوم که دادوندترین کس است به او می‌آموزد که همواره راست بگوید. آموزگار سوم که پرهیزگارترین مردم است نمی‌گذارد که وی مغلوب و دستخوش شهوات خود گردد و بدو می‌آموزد که به راستی شاه آزاده باشد، بر نفس خویش حاکم شود، و بنده‌ی خواست‌های خود نگردد و آموزگار چهارم که دلیرترین مردم است، دلیری و بی‌ترسی را بدو تعلیم می‌دهد و می‌گوید که اگر وی ترسنده باشد باید خود را بنده بداند.<sup>۵۰</sup>

بدین ترتیب پرورشگران به شاهزاده مجموعه خصایلی را آموزش می‌دادند که صفات شاه آرمانی یعنی: اقتدار، عدالت، زهد و دین‌داری بود. شاه جز فرا گرفتن این هنرها و کسب این فضایل نقش اشاعه و ترویج آن را نیز بر عهده داشت. او از این راه می‌کوشید نیات آرمانی را در

ساخت زمینی شهر آرمانی متبلور کند. نقش شاه در عملکرد اجتماعی، آموزشی و ...، از پیگیری فرمانروایی پادشاهان پیشدادی روشن می شود:

به روایت شاهنامه، طی فرمانروایی پیشدادیان (نخستین سلسله داستانی ایران)، می بینیم که هر شاهی چیزی نو به مردم می آموزد، و در حقیقت شهریار استاد گرانمایه ایست که آموزش و پرورش مردم و تا اندازه ای پژوهش راه های نو زندگی بر عهده اوست. جهانداری شاه با نوعی بهبود اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و آموزشی و پرورش و پژوهش در کشور هماهنگی دارد. شهریار دادگر آموزگار و رهبر و رهنما و خدمتگزار مردم است.<sup>۵۱</sup>

امر آموزش البته منحصر به خاندان شاهی نبود و اصناف نجبا و دیگر طبقات بالای جامعه نیز می توانستند از مزایای آن برخوردار شوند. کریستن سن در این باره می نویسد:

عده ای از نجیب زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار، با جوانان خاندان سلطنتی به قسمتی از تعلیم نایل می شدند و در تحت ریاست آموزگار اسواران تعلیم می یافتند. خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و شکار در آنجا فرا می گرفتند ... پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود، هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد.<sup>۵۲</sup>

همانطور که گذشت آموزش گران شاهی صفات اقتدار، عدالت، زهد و دینداری را به شاهزادگان آموزش می دادند و اهمیت این صفات در امر تعلیم و تربیت علاوه بر بایستگی های فره مند و نژادگی، در ایران اسلامی از طریق سیرالملوکها، اندرنامه ها و اخلاقیات تداوم یافت. ابوعلی مسکویه از زبان منوچهر سه خصلت شهریاران کامل را بدین ترتیب ذکر می کند:

باید که سه خوی در شهریار باشد: نخست آنکه بسیار راست گو باشد و دروغ نزند. دیگر آن که بخشنده باشد و تنگ چشم نباشد، و دیگر آن که به هنگام خشم، خویشتن بدارد که او بر مردم چیره است و دست او باز است.<sup>۵۳</sup>

چندان دور از ذهن نخواهد بود اگر راستگویی را به دینداری و بخشندگی و عدم تنگ چشمی را به عدالت و خویشتن داری را به اقتدار شاه مانده دانست.

**خرد:** علیرغم قرار گرفتن این بایستگی در آخرین بایستگی های شاه آرمانی در ایران زمین، اهمیت خرد نه تنها کمتر از بایستگی های دیگر نیست بلکه جامع سه بایستگی دیگر و شرط اصلی است در تحقق داشتن توان اداره امور. چنانکه گذشت فردوسی گوهر (فره) را از سه بایستگی (گوهر، نژاد، هنر) مایه دارتر می داند ولی معتقد است حتی اگر این هر سه بایستگی را در شاه جمع

ببینیم کفایت نمی‌کند چون شناسایی نیک و بد ربطی به این سه بایستگی ندارد بلکه خرد لازم است:

چو هر سه بیایی خرد بایدت شناسنده نیک و بد بایدت<sup>۵۴</sup>

خرد به اندازه‌ای نزد فراهم آورندگان میراث کهن حائز اهمیت بوده است که اساس خلقت را به «خرد غریزی» اهورامزدا نسبت داده‌اند و «اداره گیتی و مینو» بدون خرد میسر نیست. چنان که در مینوی خرد آمده است:

از همه نیکی‌هایی که به مردمان می‌رسد خرد بهتر است، زیرا که گیتی را به (نیروی) خرد می‌توان اداره کرد. و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد. آن نیز پیداست که اورمزدا این آفریدگان را در گیتی به خرد غریزی آفریده است و اداره گیتی و مینو به خرد است.<sup>۵۵</sup>

در همین کتاب و در ستایش خرد و گزارش نقش آن در آفرینش چنین گفته شده است:

پرسید دانا از مینوی خرد که چرا بند دانش و کاردانی مینو و گیتی، هر دو به تو پیوسته است؟ مینوی خرد پاسخ داد که به این که از نخست، من که «خرد غریزی» هستم، از مینوها و گیتی‌ها با اورمزد بودم. و آفریدگار اورمزد، ایزدان آفریده در مینو و گیتی و دیگر آفریدگان را به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی خرد غریزی آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند... دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همه ترتیبات امور مردم روزگار، به خرد باشد... و مردمان گیتی، زندگی خوب و شادی و نیکبختی و همه نیکی‌ها را به نیروی خرد می‌توانند خواست.<sup>۵۶</sup>

در بخش پیشدادی - کیانی شاهنامه بسیاری از شاهان و بزرگان ایرانی خردمندند و کسانی چون کیخسرو و رستم و زال و گودرز نمودار خرد به شمار می‌روند. در نزد شاهان تاریخی ایران و طی اظهارات ایشان گاه «خرد» کمابیش برابر با دانایی، گاه همسان با مدارا و گاه همتای با داد و دهنش خوانده می‌شود. یکی از بهترین گزارش‌ها درباره خرد سخن بهرام گور است که خرد را سرور همه نیکویی‌ها می‌داند و معتقد است که تنها با خرد یعنی «آگاهی» می‌توان نیک بود:

فزون از خرد نیست اندر جهان	فروزنده که‌تیران و مه‌ان
همان کس که او شاد شد از خرد	جهان را به کردار بد نسپرد
پشیمان نشد هر که نیکی گزید	که به آب دانش نیارد مزید
رهاند خرد مرد را از بلا	مبادا کسی در بلا مبتلا

...

خرد افسر شهرياران بود همان زيور نامداران بود  
بداند بد و نيك مرد خرد بکوشد به نيك و بپيچد ز بد<sup>۵۷</sup>

فردوسی روایت دیگری می‌آورد که هر چند به لحاظ صحت روایت حق تردید داریم ولی حائز اهمیت است. فیلسوفی که فرستاده قیصر است در پیشگاه بهرام گور در یک مناظره فلسفی از موبد ایرانی، سوال می‌کند که:

چه چیز آنکه نامش فراوان بود مر او را به هر جای فرمان بود

موبد در پاسخ به پرسش فیلسوف رومی نکاتی را متذکر می‌شود که برداشت‌ها و معناهای مختلفی از خرد است:

دگر آنکه بسیار نامش بود رونده به هر جای کامش بود  
خرد دارد ای پیر، بسیار نام رساند خرد پارسا را به کام  
یکی مهر خواندش و دیگر وفا خرد دور شد، ماند درد و جفا  
زبان آوری راستی خواندش بلند اختری زیرکی دانندش  
گهی بردبار و گهی رازدار که باشد سخن نزد او استوار  
پراکنده این است نام خرد از اندازه‌ها نام او بگذرد  
تو چیزی میدان کز خرد برتر است خرد بر همه نیکوی‌ها سرست<sup>۵۸</sup>

پردومناش که دینکرد را به زبان فرانسه ترجمه کرده است بر این باور است که «خرد (در دین مزدیسنا در برابر *Varan* = شهوت و هوا هوس)، بنیاد هر گونه معرفت و اساس همه فضیلت‌هاست».<sup>۵۹</sup>

## فرجام سخن

صرف نظر از واقعیت امر حکومت و سیاست که به عنوان یک نهاد در تاریخ سیاسی و اجتماعی قوم و ملتی عمل می‌کند، آموزه‌های اخلاقی و دینی نیز که خاستگاه نهاد اجتماعی دین را در تاریخ یک قوم دارد در ربط با یکدیگر مبانی عملی و نظری‌ای را برای سیاست و حاکم سیاسی به ارمغان می‌آورد که در گذر زمان در ذهنیت فرهنگی جامعه همچون امری قدسی تلقی می‌شود.

عملکرد حاکمان سیاسی آریائیان قبل از تشکیل حکومت‌های فراگیر و آموزه‌های اولیه قومی در پویه تاریخ برای آحاد جامعه خاصه متولیان دین و اخلاق چنان انتظاراتی را فراهم ساخته بود که در دوران تشکیل حکومت‌های گسترده علیرغم وسعت قلمرو سیاسی و قدرت بیشتر و افزونی ثروت حاکم سیاسی می‌بایست به آن انتظارات پاسخی مثبت بدهد تا او را واجد بایستگی‌های شاه آرمانی خود بدانند. چنانکه ملاحظه شد این بایستگی‌ها در فرّ، نژادگی، هنر (تعلیم و تربیت) و خرد فراز می‌آمد.

در این بین بنا به بعضی تفسیرها فر برترین بایستگی‌ها بود چون بیش از آموزه‌های دیگر صبغه دینی داشت و بیش از بایستگی‌های دیگر در اوستا از آن سخن رفته است هرچند که متون اساطیری نیز بدان پرداخته‌اند. با وجود این اهمیت آن بیشتر است. اهمیت بایستگی دوم (نژادگی) هم در متون دینی و متون اساطیری تصریح شده است. این هر دو از بایستگی‌های ذاتی هستند و نه اکتسابی. از بایستگی‌های سوم و چهارم یعنی هنر و خرد به میزان دو بایستگی نخست در متون دینی چندان سخن نرفته است ولی در متون اساطیری به ویژه شاهنامه فردوسی به نحوی درباره هنر و خرد صحبت شده است که آنها را مقوم دو بایستگی دیگر می‌داند. این نکته در توضیح فردوسی درباره خرد فراتر از این حد رفته و برای آن مقامی شامخ قائل است.

از این رو شخصیت شاهی آرمانی در ذهنیت ایرانی جزء لایتجزای آموزه‌های دینی - سیاسی بوده است. در عالم اسطوره اکثریت پادشاهان پیشدادی و کیانی واجد این بایستگی‌ها دانسته شده‌اند. در واقعیت تاریخی ممکن است که پادشاهانی مجموعه الزامات را نداشته باشند ولی از خلال متون و سنگ‌نگاره‌ها این خصصت‌ها حداقل در کورش، داریوش، اردشیر، انوشیروان تجلی یافته تلقی می‌شود. با توجه به نقش جهان‌بینی دینی و عملکرد پادشاهی، بدیلی برای این نظام در ذهنیت ایرانیان جای نمی‌گرفت و هرچه بود انعکاس ذهنیت از شاه آرمانی بود که مؤید به تأیید الهی باشد، نژاده باشد، هنر (تعلیم و تربیت) یافته باشد، خردورز باشد که البته چنین پادشاهی، شجاع و مقتدر و عادل و دادگر و دین‌دار نیز خواهد بود.

### پی‌نوشت

- ۱- به نقل از: ثاقب‌فر، مرتضی، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۷۷، ص ۲۷۹.
- ۲- شاهنامه فردوسی، جلد ۱، بر اساس تصحیح ژول مول، به کوشش پرویز اتابکی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۶۷-۵۶۶.
- ۳- اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت، نگارش جلیل دوستخواه، از گزارش ابراهیم پورداوود، تهران، مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص، ۲۹۰.
- ۴- اوستا، زامیاد یشت، کرده یکم، بند ۹، ۲۹۰.
- ۵- همانجا، بند ۱۰.
- ۶- همانجا، بند ۱۳.
- ۷- همانجا.
- ۸- همانجا، کرده دوم، بند ۱۵.
- ۹- همانجا، کرده سوم، بند ۲۲.
- ۱۰- همان، کرده چهارم، بند ۲۵.
- ۱۱- همان، کرده ششم، بند ۲۸.
- ۱۲- همان، بند ۳۱.
- ۱۳- همان، کرده ششم، بند ۵۶.
- ۱۴- همان، کرده نهم، بند ۶۴.
- ۱۵- همان، بند ۶۹.
- ۱۶- همان، کرده دهم، بند ۷۱.
- ۱۷- همان، کرده یازدهم، بند ۷۴.
- ۱۸- همان، کرده دوازدهم، بند ۷۹.
- ۱۹- همان، کرده سیزدهم، بند ۸۴.
- ۲۰- همان، کرده چهاردهم.
- ۲۱- همان، کرده هفتم، بند ۴۶-۵۰.
- ۲۲- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۵۵، ص، ۴۱۸.
- ۲۳- همانجا.

- ۲۴- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص، ۱۱.
- ۲۵- همان، ص، ۱۹۰.
- ۲۶- همان، ص، ۲۵.
- ۲۷- همان، ص، ۱۳.
- ۲۸- همان، ص، ۱۵.
- ۲۹- همان، ص، ۹۴.
- ۳۰- همان، ج ۳، ص، ۱۷۵۷.
- ۳۱- همان، ج ۱، ص، ۲۷.
- ۳۲- همان، ج ۳، ص، ۱۵۳۳.
- ۳۳- طباطبایی، جواد، خواجه نظام‌الملک، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، ص، ۱۳۹.
- ۳۴- مجتبایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ باستان، ۱۳۵۲، ص، ۹۲. برای بررسی مفهوم فرّ و وجوه اشتقاق آن علاوه بر زامیادیشْت اوستا و شاهنامه فردوسی می‌توان به تحقیقات و توضیحات پور داوود در یشت‌ها با این مشخصه مراجعه کرد: پور داوود، ابراهیم، یشت‌ها، ۲ جلد، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷. همچنین: معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱؛ ثروتیان، بهروز، بررسی فرّ در شاهنامه فردوسی، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۴۶؛ سودآور، ابوالعلاء، فرّ ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- ۳۵- شارپ، رالف نورمن، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز، شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی، ۱۳۴۶، ص، ۳۴ - ۳۳.
- ۳۶- همان، ص، ۸۱.
- ۳۷- همان، ص، ۸۵.
- ۳۸- همان، ص، ۸۵.
- ۳۹- همان، ص، ۸۹.
- ۴۰- بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۶۹، ص، ۱۵۱.
- ۴۱- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۶۵، ص، ۸۴.
- ۴۲- بندهش، ص، ۱۵۱.
- ۴۳- همان، ص، ۱۹۷.

- ۴۴- فره‌وشی، بهرام، ایران‌ویج، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص، ۸۴.
- ۴۵- شارپ، همان، ص، ۳۲.
- ۴۶- نامه تنسر به گشنسب شاه، به تصحیح مجتبی مینوی (گردآورنده تعلیقات مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی)، تهران، خوارزمی، چ دوم، ۱۳۵۴، ص، ۲۰.
- ۴۷- به نقل از: همایی، جلال، شعوبیه، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان، کتاب‌فروشی صائب، ۱۳۶۳، ص، ۸۴.
- ۴۸- ابن‌بلخی، فارس‌نامه، به اهتمام گای لسترنج و نیکلسن، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص، ۳۵.
- ۴۹- مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص، ۶۵.
- ۵۰- به نقل از: مجتبیایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطون ...، ص، ۲۷-۲۶.
- ۵۱- رضا، فضل‌الله، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، ج ۱، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۱، ص، ۴.
- ۵۲- کریستن‌سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۶۷، ص، ۳۹-۴۳۸.
- ۵۳- مسکویه، ابوعلی، تجارب‌الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص، ۶۴.
- ۵۴- شاهنامه، ج ۱، ص، ۵۶۷.
- ۵۵- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، توس، چ دوم، ۱۳۶۴، ص، ۴.
- ۵۶- همان، ص، ۷۲.
- ۵۷- شاهنامه، ج ۳، ص، ۱۶۷۰.
- ۵۸- همان، ص، ۷۴-۱۶۷۳.
- ۵۹- به نقل از: ثاقب‌فر، ص، ۲۲۶.